



حرکت الهی، حماسی و تاریخ‌ساز سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام و همراهان ایشان از مکه به سوی کوفه، نه حرکتی ناگهانی و اعلام نشده بود و نه سریع و بی‌وقفه. آن حضرت پیش از حرکت، به دفعات و در موقعیت‌های مناسب، به طور خصوصی یا عمومی و در قالب خطبه، نامه و گفت‌وگو و نیز در وصیتنامه خود، دیگران را از تصمیم تاریخی و هدف والای خویش باخبر و ادله متقن خود را برای این اقدام تشریح فرموده و آن‌گاه در روز سه‌شنبه، هشتم ماه ذی‌حجه سال ۶۰ هجری به قصد کوفه، به همراه خاندان و گروهی از اصحابش، از مکه خارج شد. این کاروان، مسیر مکه تا کربلا را آرام آرام و به تدریج، طی حدود ۲۴ روز پیمود و در این مدت، در ۲۲ منزل، بارانداخت، تا این که در کربلا به عنوان آخرین منزل، از حرکت باز ایستاد.

منظور از «منزل»، توقفگاه‌های میان راه است که در گذشته‌های دور، مسافران برای استراحت و گذران شب و تهیه آب و گاه زاد و توشه، در آن توقف می‌کردند. آشنایی با تک‌تک این منازل و موقعیت جغرافیایی و برخی ویژگی‌های آنها و نیز اتفاقاتی که در برخی منازل برای این کاروان افتاده، هم جالب توجه است و هم به درک تفصیلی‌تر و جزئی‌تری از حادثه عاشورا کمک می‌کند. در این نوشتار بنا داریم تا ضمن نام بردن از این منازل، اندکی پیرامون هریک توضیح دهیم و در نهایت، به آخرین منزل یعنی «کربلا» یا به تعبیر دیگر، «حائر حسینی» بپردازیم.

منازلی که کاروان امام حسین علیه السلام در راه سفر به کوفه، در آنها بارانداخت و استراحت کرد، به ترتیب عبارت بودند از:

- | | | |
|----------------|------------------|------------------|
| ۱. أَبْطَح | ۵. وادی الصّفراء | ۹. أَجْفَر |
| ۲. تَنْعِيم | ۶. ذَات عِرْق | ۱۰. خُزَيْمِيَّة |
| ۳. صَفَّاح | ۷. حَاجِر | ۱۱. شُقُوق |
| ۴. وادی العقیق | ۸. فَيْد | ۱۲. زَرُود |

منزل به منزل تا حائر حسینی

فضل علی قزوینی (ره)
ترجمه: محمدعلی خوشنویس

۱۳. ثعلبیه	۱۷. شَراف	۲۱. قصر مقاتل
۱۴. زَبَّالَه	۱۸. ذُو حُسَم	۲۲. کربلا
۱۵. القاع	۱۹. عَذِيبُ الهِجَانَات	
۱۶. عَقْبَةُ البَطْن	۲۰. قَطُّطَانِيَه	

نشان دادند و زمانی که خبر این درگیری به والی مدینه رسید، بلافاصله پیکی فرستاد و به فرستادگانش فرمان داد تا از جدال و درگیری خودداری کنند و بازگردند تا مبادا فتنه بالا بگیرد.^۲

منزل سوم: صفاح

این نقطه بین منطقه حنین و محل قرار گرفتن علائم تعیین کننده حد حرم مکه است و کسی که از سوی منطقه «مُشاش» وارد مکه می‌شود، آن را در سمت چپ خود می‌بیند. کاروان امام حسین علیه السلام در روز جمعه، ۱۱ ذی‌حجه بدین منزل رسید.

محمد بن جریر طبری در کتاب تاریخ خود از ابی‌مخنف روایت می‌کند که «فَرَزْدَق بن غالب» شاعر معروف عرب که از منطقه عراق بود، در همین منزل با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و پس از احوال‌پرسی، حضرت از او درباره مردم عراق و کوفه پرسید و او در پاسخ گفت: «دل‌های مردم با شما و شمشیرهای‌شان با معاویه است و قضا و قدر نیز به دست خداست، تا چه اراده کند.» امام فرمودند: «آری، راست گفتی؛ همه امور به دست خداست... اگر قضای الهی به چیزی تعلق بگیرد که ما دوست داریم، خداوند را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم و اگر قضای الهی میان ما و آن‌چه امید داریم فاصله بیندازد، در آن صورت، ما که نیتمان حق است و منشمان تقوا، تجاوز کار نبوده‌ایم.» سپس مرکب خویش را حرکت دادند و از فرزدق خداحافظی کردند.^۳

منزل چهارم: وادی العقیق

این نقطه که نام دیگرش «عقیق المدینه» است، نخلستانی با چند چشمه بوده است. کاروان امام حسین علیه السلام در روز شنبه، ۱۲ ذی‌حجه به این منزل رسید.^۴

منزل پنجم: وادی الصغراء

این منطقه در اطراف مدینه قرار دارد و به قبایل جهینه، انصار، بنی‌فهر و نهد تعلق داشته است. محلی بوده پر از نخلستان و زراعت، و چشمه‌هایی داشته که آب آنها به سوی منطقه یَبْع و غرب منطقه رضوی جاری می‌شده است. راه مدینه به سوی مکه، از این نقطه عبور می‌کرده است و به اندازه یک منزل با منطقه معروف بَدْر فاصله داشته است. قافله امام علیه السلام در روز یکشنبه، ۱۳ ذی‌حجه به این محل رسید.

مؤلف کتاب «الحدائق الوردیة» می‌نویسد: دو تن به نام «مُجَمَّع بن زیاد» و «عَبَّاد بن مهاجر» در این منزل به کاروان امام حسین علیه السلام پیوستند و در روز عاشورا به شهادت رسیدند.^۵

حال، درباره هر یک از این منازل، توضیحی کوتاه خواهد آمد:

منزل نخست: أَبْطَح

این نقطه در حد فاصل میان شهر مکه تا سرزمین منی قرار گرفته و چون فاصله‌اش تا هر دو، تقریباً یکسان است، گاه آن را «ابطح مکه» و گاه «ابطح منی» می‌خوانند. این نقطه وسیع و پوشیده از سنگ‌ریزه، مسیر جریان سیل‌هایی بوده که در مکه به راه می‌افتاده است.

نقل است که یکی از اصحاب امام حسین علیه السلام به نام «یزید بن بُثَیْط بصری» که ۱۰ پسر داشت و در بصره زندگی می‌کرد، از پسران خویش خواست تا همه به همراه او به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق شوند؛ لیکن از میان آنان تنها ۲ تن به نام‌های عبدالله و عبیدالله به او لبیک گفتند و به همراه پدر و چند تن دیگر از شیعیان، از بصره حرکت کردند و به مکه آمدند و از آن‌جا به سوی منطقه ابطح راه پیمودند و در همین نقطه، خود را به کاروان حضرت رساندند و با ایشان همراه شدند.^۱

منزل دوم: تنعیم

این نقطه در دو فرسخی مکه و در حد فاصل میان آن تا منطقه «سرف» قرار دارد و در مسیر راه مدینه است. اهالی مکه برای به جای آوردن مناسک عمره، از این نقطه مُحْرَم می‌شوند. این محل را چون نزدیک‌ترین نقطه خارج از حَرَم مکه است که می‌توان برای انجام مناسک حج و عمره از آن‌جا مُحْرَم شد، «أدنی الحِل» نیز می‌گویند.

بنابر نقل تاریخ، در این مکان حوادث گوناگونی برای کاروان سیدالشهدا رخ داده است؛ برای مثال «عبدالله بن عمر» در همین مکان امام حسین علیه السلام را ملاقات و ایشان را از ادامه سفر منع کرد؛ لیکن امام نپذیرفت. هم‌چنین نقل است که در همین محل بود که سپاه‌یانی از سوی «عمرو بن سعید بن العاص» والی مکه به فرماندهی «یحیی بن سعید» راه را بر کاروان امام بستند و خواستار بازگشت ایشان شدند؛ لیکن امام نپذیرفت و کار جدال و درگیری کشید و در این درگیری، امام و اصحابش مقاومت سختی از خود

منزل ششم: ذات عرق

این نقطه، در مرز بین سرزمین تهامه و نجد قرار گرفته است. کاروان امام حسین علیه السلام روز دوشنبه، ۱۴ ذی حجه در این جا اتراق کردند. مرحوم علامه مجلسی می گوید:

ریاشی در کتاب تاریخ خویش از یکی از راویان چنین نقل می کند که او گفت: وقتی که در مکه، مناسک حج را انجام دادم، از همسفرانم جدا شدم و به تنهایی به راه افتادم. در راه، به خیمه‌هایی برخوردیم. به سوی آنها رفتم و به اولین خیمه‌ای که رسیدم، پرسیدم: این خیمه‌ها از آن کیست؟ گفتند: متعلق به حسین است. پرسیدم: پسر علی و فاطمه؟! گفتند: بله. پرسیدم: او در کدام خیمه است؟ آنها خیمه‌ای را نشانم دادند. به سوی آن خیمه رفتم و دیدم که حسین به در خیمه تکیه کرده و مشغول خواندن نامه‌ای است. به او سلام کردم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را واداشته که به این سرزمین بی‌آب و علف و خالی از سکنه بیایید؟! جایی که نه زراعت و آبادانی دارد و نه کسی که از شما حفاظت و حمایت کند! امام فرمود: اینان که (در این جا) می‌بینی برادران منند و اینها نامه‌های کوفیان است؛ کسانی که خودشان قاتلان منند؛ (ولی بدان) آن‌گاه که چنین کنند و تمام حریم‌های الهی را بدرند، خداوند کسی را به سویشان گسیل می‌دارد که آنها را بکشد تا جایی که از قوم سبا خوارتر شوند.^۶

منزل هفتم: حاجر

این نقطه که در منطقه بَطْنُ الرَّمَّةِ، در بالادست سرزمین نجد واقع است، نقطه‌ای صحرائی بوده که برخی حاجیان صحرانشین در آن جا فرود می‌آمدند تا برای ادامه سفر، استراحت و تجدید قوا کنند. کاروان امام حسین علیه السلام روز سه‌شنبه، ۱۵ ذی حجه در آن جا بار افکند.

در کتاب «الإرشاد» و کتب دیگر چنین روایت شده که امام حسین علیه السلام پس از رسیدن به این محل، برادر رضاعیشان «عبدالله بن یَقَطْر» و نیز «قیس بن مُسهر صیداوی» را به همراه نامه‌ای به سوی مسلم بن عقیل و اهالی کوفه فرستاد؛ لیکن «حصین بن نمیر» مأمور عبیدالله بن زیاد، آنها را در منطقه قادسیه دستگیر کرد.^۷

منزل هشتم: فید

این منزل، شهر کوچکی در نیمه راه کوفه به مکه بوده است. در وسط این شهر، دژی با دری آهنین وجود داشته که دیواری گرداگرد آن را احاطه می‌کرده است. از

این دژ استفاده‌های گوناگونی می‌شده است؛ از جمله این که مردم بارهای اضافی و کالاهای سنگین خود را تا زمان بازگشت از مکه در آن جا نگه‌داری می‌کردند. کاروان امام حسین علیه السلام در روز چهارشنبه، ۱۶ ذی حجه به این منزل رسید.^۸

منزل نهم: آجفر

این نقطه در فاصله ۳۶ فرسخی مکه قرار دارد و برخوردار از آب بوده است. امام حسین علیه السلام و یارانش در روز پنج‌شنبه، ۱۷ ذی حجه در این منزل بار انداخت.^۹

منزل دهم: خُزیمیه

این نقطه، مکانی بوده که حجاج کوفی در راه رفتن به مکه، در آن جا بیتوته می‌کردند. کاروان حسینی در روز جمعه، ۱۸ ذی حجه به این منزل رسید و فردای آن روز را نیز در این جا ماندگار شد.

روایت شده است هنگامی که امام حسین علیه السلام در این منزل فرود آمد، صبحگاهان، عقیده بنی‌هاشم زینب کبری علیها السلام نزد ایشان آمد و گفت: برادرم! می‌خواهی بدانی که دیشب چه شنیدم؟! امام فرمود: چه شنیدی؟ زینب کبری علیها السلام عرض کرد: دیشب برای کاری از خیمه خارج شدم که شنیدم هاتفی چنین می‌سرود:

هان ای چشم! در جمع اشک‌هایت تلاش کن

کیست که پس از آن حادثه بر شهیدان بگرید؟

همان کسانی که مرگ‌های‌شان آنها را به پیش می‌رانند

تا حدی معین، برای عملی شدن یک وعده

امام حسین علیه السلام به او فرمود: خواهرم! هر آن چه قلم قضا و قدر خداوند بر آن رفته باشد، رخ خواهد داد.^{۱۰}

منزل یازدهم: شُقوق

منزلی در مسیر مکه است که امام حسین علیه السلام و کاروانش در روز یک‌شنبه، ۲۰ ذی حجه به آن وارد شدند.^{۱۱}

منزل دوازدهم: زَرُود

منزلگاه برخی از حجاج بوده که از کوفه به سوی مکه می‌آمدند. در این محل، هم برکه آبی بوده هم تعدادی چاه آب. کاروان سیدالشهداء علیه السلام روز دوشنبه، ۲۱ ذی حجه

در این منزل بارانداخت.

در تاریخ طبری آمده است «زُهیر بن قَین بَجَلی» که فردی عثمانی بود و از روبه‌رو شدن با امام حسین علیه السلام کراهت داشت، در همین مکان تصادفاً با امام حسین و قافله‌اش برخورد کرد و در جریانی که در تواریخ، معروف است، متحول شد و به جمع اصحاب امام حسین علیه السلام پیوست و در کربلا به شهادت رسید.^{۱۲}

منزل سیزدهم: ثعلبیه

این نقطه که یکی از منزلگاه‌های بین راه مکه بوده، در واقع قریه‌ای ویران بوده است. کاروان امام حسین علیه السلام پیش از ظهر روز سه‌شنبه، ۲۲ ذی‌حجه به این توقفگاه رسید و صبح روز بعد مجدداً به راهش ادامه داد.

مرحوم کلینی در کتاب «کافی» می‌نویسد: مردی در این منزل امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد. حضرت پس از سلام و احوال‌پرسی از او پرسید: اهل کدام شهری؟ مرد گفت: از اهالی کوفه. حضرت فرمود: «آگاه باش که به خدا سوگند ای برادر کوفی! اگر در مدینه دیده بودمت، جای پای جبرئیل علیه السلام را در خانه‌مان که بر جدم وارد می‌شد و وحی نازل می‌کرد، نشان می‌دادم. ای برادر کوفی! آیا ممکن است که آب‌شخور دانش مردم نزد ما باشد و آن‌گاه، آنان دانا بوده باشند و ما نادان؟! این نشدنی است.»

سید بن طاووس نیز در کتاب «لُهوف» آورده است: پس از آن‌که قافله امام علیه السلام در این منزل توقف کرد، امام علیه السلام سر بر زمین گذاشت و به خواب رفت. آن‌گاه که بیدار شدند، فرمودند: «دیدم که هاتفی می‌گفت: «شما به شتاب می‌روید و مرگ‌ها نیز به سرعت شما را به بهشت می‌برند.» در این هنگام، علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: پدر! مگر نه این است که ما بر حقیقیم؟! حضرت علیه السلام فرمود: «بله، جان فرزند! سوگند به خدایی که بازگشتگاه بندگان است (ما بر حقیقیم).» علی بن الحسین علیه السلام به امام عرض کرد: پدر! در این صورت هراسی از مرگ نداریم. امام فرمود: «پسر! خداوند بهترین پاداشی را که پدری به پسرش می‌دهد، به تو بدهد.»

در برخی مقاتل نیز روایت شده که پس از استقرار امام علیه السلام در این منزل، مردی نصرانی به همراه مادرش نزد حضرت آمدند. آنها به دست ایشان مسلمان شدند و به کاروان کربلا پیوستند.

طبری در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: ابو مخنف روایت می‌کند که دو تن از قبيله بنی‌اسد در منزل ثعلبیه نزد حسین علیه السلام آمدند و پس از عرض سلام گفتند: رحمت خدا بر شما! خبری داریم که اگر بخواهید، علناً می‌گوییم و اگر بخواهید، در پنهانی. حضرت

نگاهی به یارانشان کردند و فرمودند: «رازی که از اینان مخفی باشد ندارم.» آنها گفتند: مسلم بن عقیل و هانی بن عروه در کوفه کشته شده‌اند. امام حسین علیه السلام با شنیدن این خبر، چندین بار فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. رحمت خدا بر آنها.» آن دو تن می‌گویند: ما به امام عرض کردیم: شما را به خدا سوگند که مراقب خود و خاندانتان باشید. بیایید و از همین‌جا بازگردید. شما در کوفه یار و پیروی ندارید؛ سهل است؛ ما می‌ترسیم آنان علیه شما اقدام کنند. نیز می‌گویند: امام حسین علیه السلام به ما نگریست و فرمود: «پس از اینان، دیگر خیری در زندگی نیست.» آنها می‌گویند: با این سخن امام، دریافتیم که ایشان تصمیم خود را بر پیمودن ادامه مسیر گرفته است.^{۱۳}

منزل چهاردهم: زُبَالَه

این نقطه محلی معروف میان دو منزل «واقصه» و «ثعلبیه» است که دارای دو برکه آب بوده است. ظاهراً خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه که در منزل قبل، به امام حسین علیه السلام رسیده بود، قطعیت یافت. دِیْتُورِی در کتاب «الأخبار الطوال» می‌گوید: با رسیدن حسین بن علی علیه السلام به منزل زباله، پیکی از سوی «محمد بن اشعث» خود را به ایشان رساند. محمد بن اشعث کسی است که مسلم بن عقیل از او خواسته بود تا به امام نامه بنویسد و ایشان را از داستانش باخبر کند و به اطلاعش برساند که کوفیان پس از بیعت با او، وی را تنها گذاشتند. با خواندن این نامه، خبر قتل مسلم و هانی برای امام یقینی شد و این امر برای امام بسیار گران آمد و دل حضرت را به درد آورد.

جناب مجلسی و دیگران روایت کرده‌اند که امام در این منزل، نامه‌ای را برای همراهانش باز کرد و خواند و سپس فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. خبر بسیار سنگین و دردآوری به ما رسیده و آن این است که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقظر کشته شده‌اند و شیعیانمان ما را رها کرده‌اند. اکنون، هر کس از شما که دوست دارد بازگردد، بدون احساس دشواری و خجالت بازگردد که پیمانم را از او برداشتم.»

روایت است که پس از این سخن، مردمی که ایشان را همراهی می‌کردند، متفرق شدند و رفتند و تنها کسانی که از مدینه با آن حضرت آمده بودند، به اضافه معدود افراد دیگر که در میانه راه همراه شده بودند ماندند.^{۱۴}

منزل پانزدهم: القاع

این نقطه برای کسی که به سوی مکه می‌رود، پس از منطقه «عَقَبَةُ البطن» قرار دارد.

هم قبیله اسد و هم قبیله طیء، هر دو ادعای مالکیت این منطقه را داشتند. امام حسین علیه السلام و یارانش در روز پنجشنبه، ۲۴ ذی حجه در آن فرود آمدند.

ابومخنف می‌گوید: مردی از بنی‌عکرمه در این منزل به حضور امام آمد و پرسید: به کجا می‌روید؟ حضرت او را از مقصد خویش باخبر کرد. عرض کرد: شما را به خدا بازگردید! به خدا که تنها با نیزه‌ها و تیزی شمشیرها استقبال می‌شوید. اگر آنها از پی شما فرستاده‌اند، پس خودشان هزینه نبرد را متحمل می‌شدند و همه مقدمات را برایتان فراهم می‌کردند و سپس از شما استقبال می‌نمودند؛ آن‌گاه (اقدام شما) درست بود؛ اما با وجود شرایطی که می‌فرمایید، من برایتان صلاح نمی‌دانم که دست به این کار بزنید. حضرت در پاسخ او فرمود: ای بنده خدا! این مسائل بر من مخفی نیست. نظر درست همان است که تو می‌گویی؛ لیکن آن‌چه مقدر خداوند است باید محقق شود. سپس فرمود: «به خدا سوگند که رهایم نمی‌کنند تا آن‌که این خون را از درونم بیرون آورند و آن‌گاه که چنین کنند، خداوند کسانی را بر آنان مسلط می‌کند که چنان خوارشان سازد که خوارترین گروه امت‌ها شوند».^{۱۵}

منزل شانزدهم: عقبه البطن

این منطقه بر سر راه مکه و میان دو منزل واقعه و القاع قرار دارد. کاروان حسین علیه السلام در روز جمعه، ۲۵ ذی حجه به این منزل رسید. این محل برخوردار از آب بوده و به قبیله بنی‌عکرمه تعلق داشته است. «شهاب بن عبد ربّه» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به عقبه البطن رسید، به یارانش فرمود: من می‌دانم که قطعاً کشته خواهم شد. آنها گفتند: چرا یا ابا عبدالله؟! حضرت فرمود: به سبب رؤیایی که دیدم. آنها گفتند: چه مشاهده فرمودید؟! فرمود: دیدم که سگانی مرا می‌دریدند و درنده‌ترینشان نسبت به من، سگی سفید و سیاه بود.^{۱۶}

منزل هفدهم: شَراف

این منطقه میان دو منزل «واقعه» و «قَرعاء» قرار گرفته و سه چاه آب بزرگ و نخل‌های

خرمای بسیار مرغوبی داشت. امام حسین علیه السلام و همراهانش در روز شنبه، ۲۶ ذی حجه در این منزل فرود آمدند. از این منزل تا منزل واقعه که پیشتر از آن نام بردیم، دو فرسخ راه است. وقتی امام از منزل پیشین، یعنی عقبه البطن، حرکت کردند، از منزل واقعه گذشتند و به جای آن، در این منزل که پر آب و نخل بود بار افکندند.

از ابی‌مخنف نقل شده که امام حسین علیه السلام پس از استراحت در شَراف، سحرگاهان به جوانان کاروان فرمان داد تا از چاه، آب فراوانی بکشند و ذخیره کنند. سپس کاروان امام از آن‌جا حرکت کرد و به سرعت راه پیمود تا این‌که آفتاب به وسط آسمان رسید؛ در این لحظه بود که ناگاه مردی فریاد زد: الله اکبر! امام فرمود: الله اکبر؛ چرا تکبیر گفتی؟ مرد گفت: نخل‌هایی را می‌بینم. برخی گفتند: تاکنون هرگز در این منطقه نخلی ندیده بودیم! بلکه به نظر می‌رسد که طلیعه تعدادی اسب باشد. حضرت فرمود: به خدا سوگند که همین است؛ و سپس فرمود: آیا جان‌پناهی وجود دارد که بدان پناه ببریم تا پشت به آن دهیم و از یک جبهه با دشمن روبه‌رو شویم؟ گفتند: بله، اگر به سمت چپ بازگردیم و ادامه مسیر دهیم، در منزل ذُو حُسَم فرود خواهیم آمد (و آن‌جا، پناه خواهیم گرفت)؛ البته اگر زودتر از آنها به آن‌جا برسیم. سپس کاروان امام به جانب چپ تغییر مسیر داد و در این هنگام، دیگر نیزه‌ها و پرچم‌های سوارانی که از دور می‌آمدند به خوبی دیده می‌شد. آنها نیز که دیدند کاروان امام به سوی ذُو حُسَم تغییر مسیر داد، بدان سو رفتند، ولی کاروان امام زودتر از آنان به ذُو حُسَم رسید.^{۱۷}

منزل هجدهم: ذُو حُسَم

این منطقه، موضعی در کوفه یا کوهی در سمت صحرا بوده که کاروان حسینی روز دوشنبه، ۲۸ ذی حجه در آن‌جا توقف کرد و امام دستور داد تا خیمه‌ها را برپا کنند. بلافاصله پس از استقرار کاروان در این محل، لشکری که طلیعه آن از دور دیده می‌شد و به تدریج به کاروان نزدیک شد، از گرد راه رسید و معلوم شد که لشکری هزار نفری به فرماندهی «حرّ بن یزید تمیمی ریاحی» است که از سوی عبیدالله بن زیاد به سوی امام گسیل شده است. لشکریان حرّ خسته و تشنه بودند. امام فرمان داد تا به آنها و اسب‌هایشان آب بدهند و حتی آب بر بدن اسب‌هایشان بپاشند تا هُرم گرم را از آنها بزایند. چون زمان نماز فرا رسید و اذان گفتند، حضرت از خیمه بیرون آمد و روی به سوی لشکر مقابل نمود و خطبه‌ای بدین مضمون خواند:

«ای مردم! من به سوی شما نیامدم، جز آن‌که (ابتدا) نامه‌های تان و فرستادگانتان نزد من آمدند (و پیام شما را به من رساندند) که به سوی ما بیا که ما امام نداریم تا شاید



خداوند ما و شما را بر هدایت و حق گرد آورد. حال اگر شما بر سر آن (سخنان خویش) هستید (که من نیز بر سخن خویشم و آمده‌ام)... و اگر چنین نمی‌کنید و از آمدنم کراهت دارید، به همان جایی که از آن نزد شما آمده‌ام باز می‌گردم».

لشکریان حرّ سکوت کردند. امام فرمان داد تا مؤذن اقامه بگوید و پس از اقامه، به حرّ فرمود: می‌خواهی تو نیز امام جماعت لشکریان شوی؟ حرّ پاسخ داد: خیر، ما به شما اقتدا می‌کنیم. امام به نماز ایستاد و همگان به ایشان اقتدا کردند. پس از نماز، امام با حرّ سخن گفت و پس از گفت‌وگویی طولانی، حرّ به امام عرض کرد: من مأمور به پیکار با شما نیستم و فقط باید شما را به کوفه ببرم؛ مگر این که راهی منصفانه انتخاب کنید؛ راهی که نه به کوفه برود و نه به مدینه، تا من نامه‌ای به این زیاد بنویسم و کسب تکلیف کنم. امام پذیرفت و به پیشنهاد حرّ، راه میانه‌ای برگزید و کاروان به آن سوی روان شد و حرّ نیز با لشکریانش در سوی دیگر، کاروان امام را همراهی می‌کرد.^{۱۸}

منزل نوزدهم: عَذِيبُ الْهَجَانَاتِ

محلّی است که قافله امام روز دوشنبه، ۲۸ ذی‌حجه در آن فرود آمد. بنابر نقلی، در همین منزل بود که خبر کشته شدن قیس بن مسهر صیداوی به امام رسید.

منزل بیستم: قَطُّطَانِيَه

منطقه‌ای است که از سمت صحرا در نزدیکی کوفه قرار گرفته و از سمت غرب در مسیر راه قادسیه به شام است و بیش از ۲۰ فرسخ تا منطقه «رُهَيْمَه» فاصله دارد و پس از آن منطقه «قصرِ مُقَاتِل» قرار دارد. کاروان امام حسین علیه السلام تحت الحفظ لشکر حرّ بن یزید ریاحی، در روز سه‌شنبه ۲۹ ذی‌حجه در این منزل فرود آمد.^{۱۹}

منزل بیست‌ویکم: قَصْرُ مُقَاتِلِ

این منطقه به این سبب «قصرِ مُقَاتِل» نامیده می‌شد که قصری قدیمی منسوب به «مُقَاتِلِ بْنِ حَيَّان» از فرزندان امرؤالقیس شاعر معروف عرب در آن بوده است. این منزل در نزدیکی دو منطقه «قَطُّطَانِيَه» و «سُلَام» قرار دارد. امام حسین علیه السلام به همراه کاروان خود در روز چهارشنبه، اول محرم الحرام سال ۶۱ هجری قمری بدان جا رسید و بارانداخت.

نقل است که امام در این منزل با خیمه‌ای مواجه شد که در کنار آن نیزه‌ای

بر زمین زده شده و شمشیری آویخته و اسبی بسته شده بود. حضرت فرمود: این خیمه کیست؟ گفتند: خیمه «عَبِيدَاللّٰهِ بْنِ حُرّ جُعْفِي» است. امام «حجاج بن مسروق جُعْفِي» را نزد او فرستاد تا وی را به یاری خویش فرا بخواند. او نزد عبیدالله آمد و به او سلام کرد. حجاج پاسخ سلامش را داد و گفت: چه خبر؟ حجاج گفت: ای پسر حُرّ! خبر این است که خداوند به تو کرامتی کرده؛ البته اگر بپذیری. گفت: چه کرامتی؟ فرستاده امام گفت: این حسین بن علی است که تو را به یاری خویش فرامی‌خواند. اگر در رکاب او بجنگی که آجر برده‌ای و اگر کشته شوی که به فیض شهادت رسیده‌ای.

عبیدالله بن حرّ جُعْفِي گفت: واللّٰه ای حجاج اگر از کوفه خارج شده‌ام، تنها بدین خاطر بوده که می‌ترسیدم حسین بدان جا بیاید و من در آن جا باشم و او را یاری نکنم؛ زیرا او در کوفه نه پیروی دارد و نه یآوری. تمام پیروان و یاوران او به دنیا گراییده‌اند، مگر اندکی که خدا حفظشان کرده است. اکنون بازگرد و او را از این خبر آگاه کن. فرستاده امام بازگشت و ایشان را از آن باخبر کرد. در این هنگام امام علیه السلام برخاست و پای‌افزار در پای کرد و با گروهی از برادران و خاندانش به سوی عبیدالله رفت.

«یزید بن مَرْه» از عبیدالله بن حرّ روایت می‌کند که گفت: امام را دیدم که جُبه‌ای راه راه بر تن و کلاهی بر سر داشت... و به سوی من می‌آمد. چهره‌اش چون ماه تمام می‌درخشید؛ به گونه‌ای که تا آن زمان احدی را بدان عظمت و هیبت و زیبایی ندیده بودم... از دیدن کودکان خردسالی که گرداگرد او بودند و دامنش را گرفته بودند و به دنبالش راه می‌رفتند، قلبم آتش گرفته بود. راوی می‌گوید: وقتی امام وارد خیمه وی شد و به او سلام کرد، عبیدالله بی‌درنگ از جایش برخاست و دست‌وپای حضرت را بوسید. امام نشست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای پسر حرّ! اهل شهر شما به من نامه نوشتند و به من خبر دادند که برای یاری من یکدست شده‌اند و از من خواستند که به سویشان بیایم. من نیز آمدم؛ ولی واقعیت جز آن بود که می‌پنداشتم. من تو را به یاری اهل بیتم دعوت می‌کنم. حال اگر حق ما داده شد، که خداوند تعالی را بر آن ستایش می‌کنم و آن را می‌پذیرم و اگر ما را از حقمان منع کردند و به ما ظلم روا داشتند، آن‌گاه تو برای طلب حق، جزو یاوران من قرار گرفته‌ای». عبیدالله گفت: ای پسر دختر رسول خدا! اگر در کوفه پیروان و یاورانی داشتی که در رکابت می‌جنگیدند، من جزو سرسخت‌ترین آنان می‌بودم، لیکن دیدم که پیروانت در کوفه از ترس شمشیرهای بنی‌امیه خانه‌نشین شده‌اند.

در روایتی آمده است که عبیدالله گفت: این اسبم؛ بر آن سوار شوید و من چند تن

از همراهانم را با شما می‌فرستم تا شما را نجات دهند و شما را به پناهگاهتان برسانند. من تضمین می‌کنم که زنان و کودکان شما را سالم به شما ملحق کنم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «منظور من از طلب یاری از تو و دعوت تو آن بود که خالصانه تو را به مصلحت ارشاد کنم ... اگر می‌توانی که فریاد (مصیبت‌زدگی) ما را نشنوی و شاهد فریاد ما (بر کشتگانمان) نباشی، چنین کن، که والله هر کس فریاد (مصیبت‌زدگی) ما (بر کشتگانمان) را بشنود و یاری‌مان نکند، خداوند او را به صورت، در آتش جهنم خواهد انداخت.»

حادثه دیگری که در این منزل اتفاق افتاد، ملاقات «عمرو بن قیس مشرقی» با امام بود. عمرو می‌گوید: من و پسرعمویم در منطقه «قصر مقاتل» بر حسین بن علی علیه السلام داخل شدیم و به ایشان سلام دادیم. آن‌گاه پسرعمویم گفت: یا ابا عبدالله! سیاهی محاسنی که در شما می‌بینم سیاهی خضاب است یا سیاهی طبیعی موی شما؟! حضرت فرمود: «سیاهی خضاب است. گرد پیری بر موی ما بنی‌هاشم زودتر می‌نشیند.» سپس امام رو به ما کرد و فرمود: آیا شما دو تن برای یاری من آمده‌اید؟ عرض کردم: من مردی مسن و عاقله‌مندم و امانت‌هایی از مردم در دست من است و نمی‌دانم اگر با شما همراه شوم، برایم چه رخ می‌دهد و از طرفی نمی‌خواهم امانتی که در دستم است، ضایع شود. پسرعمویم نیز سخنی شبیه همین گفت. امام فرمود: «پس بروید تا فریاد یاری‌خواهی مرا نشنوید و سیاهی‌ای از من نبینید، که اگر کسی فریاد (مصیبت‌زدگی) ما را بشنود یا حتی سیاهی‌ای از ما ببیند، ولی ما را اجابت نکند و به فریاد ما نرسد، بر خداست که او را به صورت و بر نفس‌گاهش در آتش جهنم بیندازد.»

ابومخنف روایت می‌کند: «عقبه بن سمعان» می‌گوید: آخر شب که فرا رسید، حسین علیه السلام فرمان داد تا از چاه آب بکشند و سپس دستور داد که از آن‌جا حرکت کنیم و ما چنین کردیم. از آن‌جا که بار سفر بستیم و اندکی حرکت کردیم، حسین علیه السلام را خوابی سبک فرا گرفت و در حالی که می‌گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» از خواب بیدار شد و دو یا سه بار این جملات را تکرار کرد. در این لحظه فرزندش علی بن الحسین علیه السلام که سوار بر اسب بود، خود را به امام رساند و عرض کرد: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. ای پدر! جانم به فدایت؛ به چه خاطر حمد خدا کردید و کلمه استرجاع را بر زبان آوردید؟ امام فرمود: پسر عزیزم! خواب سبکی سرم را فراگرفت که در آن، سواری برایم ظاهر شد و گفت: «این قوم شبانه می‌روند و مرگ‌ها نیز شبانه به سوی آنها می‌روند.» از آن دانستم که این خبر مرگ ماست که داده می‌شود. علی بن الحسین علیه السلام به امام عرض می‌کند: ای پدر! خداوند هیچ بدی برایت پیش نیاورد! مگر نه این است که ما بر حقیق؟! حضرت فرمود: آری، سوگند به کسی

که بازگشتگاه همه بندگان است (که ما بر حقیق). علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: ای پدر! حال که بر حقیق، از مرگ هراسی نداریم. امام به او فرمود: «خداوند بهترین پاداشی که فرزندی از پدرش می‌بیند را به تو بدهد.»^{۲۰}

منزل بیست و دوم: کربلا

این منزل، آخرین توقفگاه کاروان امام حسین علیه السلام بود. آنها در روز پنج‌شنبه، دوم محرم الحرام سال ۶۱ هجری در آن بار انداختند. در چگونگی فرود آمدن کاروان امام در کربلا نقل‌ها گوناگون است و با زیاده و نقصان. علاوه بر این ترتیب حوادث نیز در آنها گوناگون است.

نقل است که وقتی کاروان امام علیه السلام از منزل «قصر مقاتل» حرکت کرد، فردای آن روز سواری مسلح و کمان بر دوش از سوی کوفه آشکار شد و همه به انتظار رسیدن او ایستادند. ابومخنف می‌گوید: زمانی که آن سوار به حرّ بن یزید رسید، بر او و همراهانش سلام داد، ولی به امام حسین علیه السلام و اصحابش سلام نکرد. او نامه عبیدالله بن زیاد را به حرّ داد. مضمون نامه چنین بود:

«أما بعد، پس زمانی که نامه من به تو می‌رسد و فرستاده من نزد تو می‌آید، حسین را در مضیقه قرار ده و او را فقط و فقط در محلی بی آب و علف و بدون هرگونه پناهگاه فرود آور. دستور داده‌ام که فرستاده‌ام از تو جدا نشود تا آن‌که دستور مرا اجرا کنی. والسلام.» حرّ نامه را به امام داد و امام آن را خواندند. سپس حرّ کاروان امام را در همان‌جا که نه آب داشت و نه قریه‌ای بود، متوقف کرد. کاروانیان به او گفتند: بگذار ما در این روستا (نینوا) یا روستای دیگر (غاضریه یا شغیبه) فرود بیاییم. حرّ موافقت نکرد و گفت: نه والله، قدرت این کار را ندارم. این مرد به جاسوسی من گمارده شده است.

در روایتی آمده است که «زهیر بن قین» نظر امام را درباره جنگ با آنها جويا شد، ولی امام فرمود: من آغاز کننده جنگ با آنها نخواهم بود. زهیر قریه‌ای را نشان می‌دهد و به امام عرض می‌کند: پس بیایید به سوی این قریه که هم پناهگاه محکمی است و هم بر ساحل فرات قرار دارد برویم و در آن‌جا فرود آییم. امام به او فرمود: نام این قریه چیست؟ گفت: قریه «عقر». امام فرمود: «خداوندا! من از عقر (یعنی جراحات) به تو پناه می‌برم.»

در روایت دیگری آمده است که زهیر به امام عرض کرد: برویم و در کربلا که بر ساحل فرات است بار بیفکنیم. تا این سخن را گفت، اشک در چشمان امام حلقه زد و فرمود: «پناه بر تو (ای خدا!) از کرب (غم) و بلا.»

ابواسحاق اسفراینی در کتاب «المقتل» می‌گوید: هنگامی که امام به کربلا رسید فرمود:

او این سرزمین‌ها را میان سپاهیان اسلام تقسیم کرد و هر قسمت را به قومی از آنان داد و ایشان نیز به احیای آن‌جا پرداختند و هر بخش را به نامی نهادند؛ از جمله: غازیه، عقر، نینوا و شاطیء الفرات. بنابراین کربلا پیشتر نام تمامی این اراضی و قریه‌ها بوده است، هر چند بعدها فقط منطقه‌ای که امام حسین علیه السلام در آن به شهادت رسید و در آن به خاک سپرده شد، به کربلا مشهور شد. مؤید این نظر، سخن مرحوم طریحی در کتاب «مجمع البحرین» است که می‌گوید:

مشتی از خاک این سرزمین را به من بدهید. پس مشتی از خاک آن‌جا را به حضرت دادند و ایشان آن را بویید و سپس گلی از گریانش درآورد و به آنها فرمود: «این گل را جبرئیل از نزد خداوند برای جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و گفت: این محل تربت حسین است.» سپس امام آن مُشت خاک را ریخت و فرمود: «هر دو خاک، یک بو می‌دهند.» سید بن طاووس می‌گوید: هنگامی که امام به کربلا رسید، فرمود: نام این زمین چیست؟ گفتند: کربلا. حضرت فرمود: «فرود بیایید که این‌جا بارانداز ما و محل ریختن خون‌های ماست و این‌جا محل قبرهای ماست. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از این حقیقت خبر داد.»

همان‌گونه که گفته شد، این منزل یعنی کربلا در نزدیکی فرات قرار داشت و از آن‌جا که لشکر حرّ با سرعت بیشتری حرکت می‌کرد، توانست میان فرات و کاروان امام حائل شود. نقل است که امام پس از فرود آمدن در کربلا، فرزندان و برادران و خاندان خویش را جمع کرد و به آنها نگرست و مدتی گریست و به درگاه خداوند عرضه داشت: «خداوندا! ما عترت پیامبرت محمدیم که آرامشمان سلب شده و از شهر خویش رانده شده‌ایم و از حرم جدمان بیرون شده‌ایم و بنی‌امیه بر ما تعدی کرده‌اند. پس حق ما را برایمان بگیر و ما را بر این قوم ستمکار یاری کن.»

پیشینه و محدوده کربلا

بنا بر گفته یاقوت حَمَوی در کتاب «مُعجم البلدان» و نیز سایر کتب تاریخی، پیش از آن که شهرهای کوفه و بصره پدید آیند، کربلا شهری معمور و جزو قلمرو ایران و در حاکمیت ساسانیان بوده است و تمامی این سرزمین‌ها کربلا نام داشته است؛ لیکن پس از آن که ساباط مدائن، از جمله کربلا توسط سپاهیان اسلام به فرماندهی «خالد بن عرفطه» فتح شد،



کربلا موضع معروفی است و در آن قبر حسین بن علی بن ابی طالب قرار دارد. روایت شده است که او این نواحی را از اهالی نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم خرید و آن زمین‌ها را مجدداً به آنها بخشید؛ لیکن با آنها شرط کرد که زائران را به مزارش راهنمایی و آنها را سه روز میهمان کنند. این نکته قابل توجه است که در احادیث و اخبار تاریخی، بلکه در شرع مقدس و سخنان امامان اهل بیت علیهم‌السلام، از آخرین منزلی که کاروان امام حسین علیه‌السلام در آنجا فرود آمد، با اسامی گوناگونی یاد شده است. این اسامی عبارتند از: کربلا، غاضریه، طّف (ساحل رودخانه)، تلّ اعفر (تپه سرخ)، شاطیء الفرات (ساحل فرات)، صَفّة الفرات (ساحل فرات)، بین النهرین (میان نهر علقمه و رود فرات) و حائر.

هرچند که در میان این اسامی، نام کربلا بسیار بیشتر به کار برده شده و نام‌های دیگر کمتر. برای مثال از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «غاضریه همان بقعه‌ای است که خداوند در آن با موسی بن عمران سخن گفت و در آن با نوح نجوا کرد و آن، گرامی‌ترین زمین‌ها نزد خداوند است، و اگر جز این بود، خداوند اولیا و انبیای خود را در آن به ودیعت نمی‌نهاد. پس به زیارت قبور ما در غاضریه بروید».

ابوسعید عقیبی نیز از امام حسین علیه‌السلام چنین روایت می‌کند که فرمود: «سوگند که دفن شدنم در طّف، برایم بهتر است تا این که در حرم [امن الهی] کشته شوم». هم‌چنین داود بن فرقد روایت می‌کند که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «سوگند که کشته شدن بر تلّ اعفر را از کشته شدن در آن [یعنی مکه] دوست‌تر می‌دارم».

ابوالجارود نیز از امام باقر علیه‌السلام روایت می‌کند که امام حسین علیه‌السلام فرمود: «سوگند که در شاطیء الفرات دفن شوم برایم دوست‌تر است تا این که در آستان کعبه دفن شوم». در روایتی دیگر آمده که جبرئیل خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به امام حسین علیه‌السلام اشاره می‌کند و می‌گوید: «او در میان گروهی از ذرّیه تو و خاندان تو و برگزیدگان امت، در صَفّة الفرات، در زمینی به نام کربلا کشته می‌شود».

هانی بن هانی نیز از امام علی علیه‌السلام روایت می‌کند که فرمود: «سوگند که حسین بی‌رحمانه کشته می‌شود. همانا من خاکش را می‌شناسم. آن زمینی که او در آن کشته می‌شود نزدیک دو نهر (بین‌النهرین) است».

از آن‌جا که بنا بر روایات اسلامی، این سرزمین تقدس بسیار دارد و رفتن بدان‌جا برای زیارت امام حسین علیه‌السلام دارای فضیلت بسیار است و خون پاک امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش خاک این سرزمین را شفا بخش کرده است، تعیین محدوده آن از چهار سو، ضروری بوده است، لذا اهل بیت علیهم‌السلام در ضمن سخنان خویش به تعیین حدود این

سرزمین بهشتی نیز پرداخته‌اند. با مرور این روایات، تفاوت‌هایی در تعیین حدود و شعاع این سرزمین دیده می‌شود: برخی از آنها، محدوده کربلا را بسیار گسترده و برخی شعاع آن را بسیار محدود تعریف کرده‌اند. برخی عالمان این تفاوت‌ها را به تفاوت آنها در فضیلت تعبیر کرده‌اند؛ یعنی روایاتی که به گسترده‌ترین شکل، دست به تعیین حدود سرزمین کربلا زده‌اند، بیان می‌کنند که شعاع فضیلت سرزمین کربلا بدان مرزها ختم می‌شود و ماورای آن حدود، جزو سرزمین کربلا نیست و سایر روایاتی که مرزهای کربلا را محدودتر شمرده‌اند، اشاره به شعاع‌هایی از آن محدوده گسترده دارند که به دلیل نزدیک‌تر بودن آنها به قبر نورانی امام حسین علیه‌السلام پرفضیلت‌ترند.

• بنا بر گفته یاقوت حموی در کتاب «مُعجم البُلدان» و نیز سایر کتب تاریخی، پیش از آن که شهرهای کوفه و بصره پدید آیند، کربلا شهری معمور و جزو قلمرو ایران و در حاکمیت ساسانیان بوده است و تمامی این سرزمین‌ها کربلا نام داشته است؛ لیکن پس از آن که ساباط مدائن، از جمله کربلا توسط سپاهیان اسلام به فرماندهی «خالد بن عرفطه» فتح شد، او این سرزمین‌ها را میان سپاهیان اسلام تقسیم کرد و هر قسمت را به قومی از آنان داد و ایشان نیز به احیای آن‌جا پرداختند و هر بخش را به نامی نهادند؛ از جمله: غاضریه، عقر، نینوا و شاطیء الفرات.

برای نمونه در کتاب «کامل الزیارات» روایت شده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «در گل قبر حسین علیه‌السلام شفاست؛ هرچند که از سر یک فرسخی آن برداشته شده باشد». ابوحمزه ثمالی نیز از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: فدایت شوم! می‌بینم که همکیشان ما گل حائر را برمی‌گیرند تا از آن استشفا کنند! آیا شفایی که آنان می‌گویند در آن وجود دارد؟ امام فرمود: «مستحب است که به خاک قبر حسین علیه‌السلام تا سر چهار فرسخ شفا جسته شود». باز از ایشان روایت شده که فرمود: «مستحب است که از گل قبر حسین علیه‌السلام برای استشفا برداشته شود؛ آن هم از نزد قبر تا فاصله هفتاد باع در هفتاد باع». منظور از «باع» فاصله میان دو کف دست است، هنگامی که دو دست از هم باز شود.^{۲۱} بنابراین روایاتی که در فضیلت کربلا و فضیلت کسی که شبی در آن‌جا بیتوته کند و فضیلت خاک آن وارد شده، تنها به زیر گنبد مطهر یا رواق نورانی آن حضرت یا صحن

مقدسش یا حتی به تمام شهر کربلا محدود نمی‌شود؛ بلکه بسیار گسترده‌تر از آن است؛ منتها هرچه به قبر شریف نزدیک‌تر باشد، فضیلت بیشتری دارد.

• روایاتی که در فضیلت کربلا و فضیلت کسی که شبی در آن‌جا بیتوته کند و فضیلت خاک آن وارد شده، تنها به زیر گنبد مطهر یا رواق نورانی آن حضرت یا صحن مقدسش یا حتی به تمام شهر کربلا محدود نمی‌شود؛ بلکه بسیار گسترده‌تر از آن است؛ منتها هرچه به قبر شریف نزدیک‌تر باشد، فضیلت بیشتری دارد.

همان‌گونه که اشاره شد، از دیگر نام‌های سرزمین کربلا «حائر» است. درباره این نام نیز باید گفت: حائر به سرزمینی گفته می‌شود که دارای دو ویژگی باشد: یکی این که مایل به زمین‌های مجاور نبوده و نسبت به آنها شیب‌دار نباشد، و دیگر این که در درون خود ناهمواری‌ها و پستی و بلندی‌هایی داشته باشد و به این دو دلیل، هنگامی که در اثر طغیان رودخانه یا سیل یا بارندگی، آب آن را فراگیرد، در پستی و بلندی‌ها و ناهمواری‌های آن می‌ماند تا آن که به تدریج خشک شود. در این حالت است که به بخش‌های آب گرفته «حائر» گفته می‌شود. سرزمین کربلا و بخش‌های مختلف آن نیز به دلیل داشتن چنین وضعیتی، از سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، «حائر» و نیز «حور» که به همان معناست خوانده می‌شده است. بنابراین، برخلاف نظر برخی دانشمندان که محدوده حائر حسینی را داخل بقعه مبارکه امام حسین علیه السلام یا محیط زیر گنبد حرم امام حسین علیه السلام یا داخل صحن آن حضرت یا حتی محدوده شهر کربلا دانسته‌اند، محدوده حائر حسینی بسیار گسترده‌تر از اینهاست.

• به بخش‌های آب گرفته «حائر» گفته می‌شود. سرزمین کربلا و بخش‌های مختلف آن نیز به دلیل داشتن چنین وضعیتی، از سال‌ها پیش از وقوع حادثه عاشورا، «حائر» و نیز «حور» که به همان معناست خوانده می‌شده است.

هم‌چنین روایت شده است آن‌گاه که به دستور متوکل عباسی، برای از بین بردن و محو بارگاه امام حسین علیه السلام آن‌جا را به آب بستند، آب که به مزار شریف آن حضرت

رسید، پیشتر نرفت و همان‌جا ماندگار و گویا حیران شد و به همین خاطر آن را حائر یعنی حیران نام نهادند.

پی‌نوشت

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۴؛ صفی‌الدین عبدالؤمن بن عبدالحق البغدادی، مراصد الإطلاع، ج ۱، ص ۱۷؛ محمد بن طاهر السماوی، إیصار العین، ص ۱۱۰.
۲. فرهاد میرزا قاجار، القمقام الذخار، ج ۱، ص ۳۶۱.
۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶۸.
۴. مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۹۵۲.
۵. همان، ص ۸۴۶.
۶. همان، ص ۹۳۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۹.
۷. مجدالدین فیروزآبادی، القاموس المحیط؛ مراصد الإطلاع، ج ۱، ص ۲۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۰۲.
۸. مراصد الإطلاع، ج ۳، ص ۱۰۴۹.
۹. همان.
۱۰. ابن‌شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ مراصد الإطلاع، ج ۱، ص ۴۶۶.
۱۱. مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۸۰۶؛ ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۱۲۸.
۱۲. القمقام، ج ۱، ص ۳۶۲؛ مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۶۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۶.
۱۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۸؛ سید بن طاووس، اللهوف، ص ۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۷.
۱۴. مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۶۵۶؛ احمد بن داوود دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۷۴.
۱۵. مراصد الإطلاع، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۵.
۱۶. مراصد الإطلاع، ج ۳، ص ۹۴۸؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۷۵.
۱۷. مراصد الإطلاع، ج ۲، ص ۷۸۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۰.
۱۸. همان، ص ۴۰۲.
۱۹. معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۲.
۲۰. مراصد الإطلاع، ج ۳، ص ۱۱۰؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۴؛ الفتوح، ج ۲، ص ۱۳۰؛ رجال کشی، ص ۱۱۴؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۷.
۲۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۸، ص ۲۱.

